

هو العليم

حجّیت عامّ در مابقی بعد از تخصیص (۲)  
نقد تفصیل مرحوم آخوند در مخصّص متّصل و

منفصل

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عامّ و خاصّ

- جلسه چهل و پنجم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

## تفصیل مرحوم آخوند بین مخصّص متّصل و منفصل

مرحوم آخوند بین مخصّص متّصل و منفصل در انعقاد ظهور در مابقی کلام ملقای از جانب متکلم، بعد از مخصّص متّصل و در عدم انعقاد ظهور در مابقی، بعد از مخصّص منفصل، تفصیل قائل شدند.

من باب مثال وقتی که متکلمی می گوید: «أکرِم

كُلَّ عَالِمٍ إِلَّا الْفَاسِقَ مِنْهُمْ»؛ در اینجا ابتدائاً ظهور در مابقی، بعد از تخصیص منعقد می شود، ولیکن در مخصّص منفصل، ظهور روی عامّ است ولی به واسطه تخصیص منفصل، از آن ظهور رفع ید می شود و حجّیت برای مابقی از افراد عامّ بعد از مخصّص منفصل است؛ نه اینکه ظهور در مابقی از افراد عامّ بعد از مخصّص منفصل منعقد می شود.

ایشان در اینجا فرق گذاشتند بین انعقاد ظهور و بین رفع ید از ظهور، بین تصادم قرینه با ظهور و بین عدم

## اشکال بر تفصیل مرحوم آخوند

مسئله‌ای که به نظر می‌رسد این است که همان‌طور که دیروز عرض شد، ظهور عبارت است از آن هویت کلام در نظر مخاطب؛ به نحوی که با توجه به آن ظهور اگر قرینه‌ای برخلاف به دست بیاورد، خلاف توقّش بشود.

یک معنای ابتدایی هست که عبارت است از مفاد تطابقی کلام با موضوع له خودش، که قطعاً منظور ما از آن ظهور، این مفاد ابتدایی و تطابقی نخواهد بود. مثلاً در «رأیْتُ أَسْداً فِي الْحَمَّامِ»، قطعاً مراد ابتدایی و تطابقی مطرح نیست. چون «رأیْتُ أَسْداً فِي الْحَمَّامِ» کلامی است مرکّب از سه کلمه: رأیْتُ، أَسْدٌ و فِي الْحَمَّامِ. در اینجا مراد تطابقی و مفاد کلام این است که دیدم شیری را در حمّام. در اینجا قطعاً مراد و منظور از ظهور در اینجا یک‌هم‌چنین مراد تطابقی‌ای نیست. منظور از ظهور در اینجا مراد جدّی و به اصطلاح مراد تفهیمی است.

---

۱. کفایة الأصول، ص ۲۱۹.

## مراد جدی و تفهیمی

مراد جدی و تفهیمی، همان معنایی است که مخاطب با توجه به مناسبات ذهنی که بین او و بین متکلم وجود دارد و با توجه به قرائن و شواهدی که حاکم بر عرف زمان القاء کلام است و با توجه به قرائنی که بین او و متکلم مُسبق بر القاء کلام است و با توجه به اطلاع مخاطب بر معنای موضوع لهی لفظ و اطلاع مخاطب بر موقعیت متکلم در وقت خطاب، مسائل و تناسباتی که در حول و حوش کلام دور می‌زند و اینها یا سابق بر القاء کلام هستند یا مقارن با القاء کلام؛ من حیث المجموع هویتی به این کلام می‌دهند.

چطور اینکه اگر ما طبیعتی را به عنوان مهمله القاء کنیم، مثلاً بگوییم: «رَأَيْتُ رَجُلًا»؛ و بعد برای این طبیعت مهمله - که مقسم برای اقسام واقع شده است - شروع می‌کنیم به قید آوردن و بگوییم: «رَأَيْتُ رَجُلًا بَصِيرًا، أبيضَ، عالماً، نحوياً، عجمياً، صاحبَ رِداءٍ و عِبَاءٍ و عمامةٍ، و بیته فی شارعِ کذائِيّ، و له أولادٌ کذا». در اینجا ما با تمام این قیودی که داریم برای این «رجل» می‌آوریم

کم کم، کم کم و تدریجاً این «رجل» را تخصیص یا تقیید می‌زنیم به این قیود و بالأخره بعد از اینکه از همه این قید و تخصیص‌ها فراغت پیدا کردیم، این رجل هویتی پیدا می‌کند. ما اسم این هویت را ظهور می‌گذاریم.

بنابراین این رجل گرچه ابتدائاً بدون قید القاء شده است ولی به واسطه این قیود، این رجل دارای یک شاکله و پیکربندی‌ای می‌شود؛ که اگر از ما سؤال کنند که بالأخره منظور مولا از این رجل چه کسی بود؟ می‌گوییم: منظور زید بن أرقم بود. الآن این رجل، در زید بن أرقم ظهور پیدا می‌کند.

اما قبل از اینکه ما این قیود را بیاوریم این رجل معنای تطابقی‌اش همان مرد بود. اگر می‌گفتیم: «رَأَيْتُ رَجُلًا»؛ در اینجا طبیعت، طبیعت مبهمه بود و براساس ابهام، روی آن حکم می‌شد و اثرات ابهام بر این طبیعت حاکم بود. این طبیعتِ ما ظهور در ابهام داشت ولی وقتی که ما شروع کردیم به قید آوردن، آن ظهور ابتدایی که معنای تطابقی است، از آن معنای تطابقی به یک معنا و مراد و مفهوم

جدیدی انسلاخ پیدا می‌کند؛ که ما اسم آن را ظهور جدی و مراد جدی و مفاد تفهیمی می‌گذاریم که متکلم در صدد القاء این مراد به مخاطب است. ما اسم این را می‌گذاریم ظهور تفهیمی و ظهور جدی. روی این حساب دیگر فرق نمی‌کند بین اینکه آنچه که به این لفظ ما محتوا می‌بخشد قرائن لفظیه باشند یا آنها قرائن لُبّیه و حالیّه باشند؛ مقالیه باشند یا مقامیه. در اینجا دیگر فرق نمی‌کند که آیا ما قبلاً بر این قرائن اطلاع داشتیم یا در زمان القاء این کلام بر این قرائن اطلاع پیدا می‌کنیم. هیچ‌کدام اینها فرقی نمی‌کند.

## آیا در انعقاد مراد جدی و تفهیمی بین استثناء

### متصل و منفصل تفاوت وجود دارد؟

حالا بیاییم سراغ این تفصیل مرحوم آخوند و ببینیم که در تشکیل مراد جدی و در انعقاد مراد جدی و تفهیمی، آیا بین استثناء متصل و منفصل فرقی هست یا نه؟ لا شکّ بر اینکه استثناء متصل در کلام، حکم قرینه لفظیه مقارن با القاء کلام را دارد و وقتی که متکلم این کلام را القاء می‌کند خود همین قرینه لفظیه به آن کلام ظهور می‌دهد و به این لفظی که از

ناحیه متکلم القاء شده است، عقد ظهور می بخشد.  
حالا ما فرض می کنیم که متکلم این استثناء را  
قبل از بیان عامّ القاء کرده است. اول گفته: «لا تُكْرِم  
زَيْدًا»، بعد بلا فاصله می گوید: «أَكْرِمَ كُلِّ عَالِمٍ».  
آیا در اینجا می توانیم بگوییم چون استثناء منفصل  
است، این موجب ظهور «أَكْرِمَ كُلِّ عَالِمٍ»، در غیر  
زید نمی شود بلکه ظهور «أَكْرِمَ كُلِّ عَالِمٍ»، در تمام  
علماء محفوظ است و این «لا تُكْرِمَ زَيْدًا»، فقط  
رفع ید از ظهور می کند و به ظهور دست نمی زند؟  
نمی توانیم یک هم چنین حرفی بزنیم. چون ما گفتیم  
که در انعقاد ظهور بین متکلم و بین مخاطب، قرائن  
سابقه و حالیه دخالت مستقیم دارند.

چطور اگر ما با کلام، استثناء متصل بیاوریم خود  
این آوردن استثناء متصل در کلام واحد، قرینه بر  
انعقاد ظهور در مابقی از مستثنی است؛ همین طور اگر  
آن استثناء ما، قبل از القاء کلام باشد آن هم با وجود  
زید قطعاً قرینه برای عدم انعقاد ظهور در غیر زید  
خواهد شد. بلکه موجب می شود که «أَكْرِمَ كُلِّ  
عَالِمٍ»، ظهور داشته باشد در عالم غیر زید، چون

قبلش قرینه بوده است.

همین‌طور اگر این مولا «لَا تُكْرِمُ زَيْدًا» را نگوید اما خود مخاطب این را از ارتباط با مولا بفهمد، مثلاً از خصومت بین مولا و بین زید اطلاع دارد یا از حالت مولا اطلاع دارد؛ در اینجا تمام اینها - همان‌طوری‌که مرحوم کمپانی می‌فرمایند -<sup>۱</sup> قرائنی می‌شود برای اینکه در صورت القاء کلام از متکلم، معنایی در ذهن مخاطب بیاید. آن معنایی که هنگام القاء کلام در ذهن مخاطب می‌آید، به آن می‌گوییم ظهور لفظی. در این صورت استثناء و تخصیص متصل با منفصل چه فرقی می‌کند؟! چه تخصیص ما متصل باشد چه منفصل فرقی نمی‌کند.

من باب مثال اگر مولا بگوید: «أَكْرِمُ كُلَّ عَالِمٍ»، بعد بلا فاصله بگوید: «لَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ». این استثناء متصل است یا منفصل؟ باید بگوییم که منفصل است. چون با هم که نیآورده است. آیا اینکه بلا فاصله بعدش آورده است با اینکه بگوید: «أَكْرِمُ كُلَّ عَالِمٍ إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ»؛ فرق

---

۱. نهاية الدراية، ج ۳، ص ۱۷۲.



می کند؟! چطور اینکه در «أَكْرَمَ كُلِّ عَالِمٍ إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ»، این «إِلَّا الْفُسَّاقَ»، «كُلِّ عَالِمٍ» را تخصیص می زند و باعث ظهور در غیر فسّاق می شود؛ همین طور اگر بگوید: «أَكْرَمَ كُلِّ عَالِمٍ» و بعدش بلا فاصله بگوید: «و لَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ»؛ این باعث ظهور در غیر فسّاق خواهد شد.

*تلمیذ: حالا اگر این فاصله زیاد بود انعقاد ظهور چگونه است؟*

استاد: آنجا را هم عرض می کنیم.

اگر بگویید که «رَأَيْتُ أَسَدًا» و «فِي الْحَمَّامِ» آن را نگوید، این گفتن «رَأَيْتُ أَسَدًا»، با توجه به اینکه فرض کنید که مولا قبلش، در این روز گفته است: «رَأَيْتُ رَجُلًا شُجَاعًا عَجِيبًا فِي الْحَمَّامِ»، و شما می دانید که مولا امروز باغ وحش نرفته است؛ شیر هم که در خیابان نمی آید، یا در باغ وحش است یا در جنگل.

در اینجا وقتی که مولا امروز حمّام رفته است و قبلاً هم به شما گفته من پهلوانی را در حمّام دیدم. این قرائن هست و حالا مولا می گوید: «رَأَيْتُ أَسَدًا». آیا این اسد ظهور در حیوان مفترس دارد؟! نه خیر، ظهور در رجلِ شجاع دارد. چه کسی

می‌گوید در حیوان مفترس ظهور دارد؟! با وجود اینکه قرینه از این «رَأَيْتُ أَسَدًا» منفصل است ولی انفصال، موجب عدم ظهور [اسد] در رجل شجاع نخواهد شد. همین‌طور اگر مولا بگوید: «رَأَيْتُ أَسَدًا» و یک دقیقه بعد بگوید: «رَأَيْتُ رَجُلًا شَجَاعًا فِي الْحَمَّامِ»، این قرینه می‌شود بر اینکه منظور از «أَسَد» در اینجا حیوان مفترس [رجل شجاع] بوده است.

حالا صحبت در این است که بین فاصله‌ای که مولا گفته است: «رَأَيْتُ أَسَدًا» تا آن وقتی که گفته است: «رَأَيْتُ رَجُلًا شَجَاعًا فِي الْحَمَّامِ»، مخاطب چه برداشتی از این کلام «رَأَيْتُ أَسَدًا» دارد؟ منظور شما که پرسیدید اگر فاصله زیاد بشود، همین است دیگر! که در این فاصله وقتی هنوز مخاطب نمی‌داند که آیا برای «رَأَيْتُ أَسَدًا» قرینه خواهد آمد یا نه، در عرض این یک ساعت مخاطب چه برداشتی از این کلام دارد؟

نکته در اینجا است. مخاطب ابتدائاً از «رَأَيْتُ أَسَدًا»، ظهوری در حیوان مفترس دارد که اسم این را ظهور ابتدایی می‌گذاریم. وقتی که یک ساعت بعد

متکلم گفت: «رَأَيْتُ رَجُلًا شَجَاعًا فِي الْحَمَامِ»،

برای مخاطب در انعقاد ظهور ابتدایی کشف خلاف می‌شود و مراد جدی برای مخاطب در رجل شجاع جایگزین می‌شود. استثناء منفصل هم همین است، تخصیص منفصل هم همین است.

وقتی مخصّص منفصل می‌خواهد بیاید، یک وقت مخصّص منفصل، بلافاصله است، در این صورت لاشک و لاشبهه که در عقد ظهور، این مخصّص منفصل را مانند مخصّص متّصل می‌دانند، یعنی چطور اینکه مخصّص منفصل [متّصل] عاقد ظهور است و خودش ظهور ایجاد می‌کند، همین‌طور مخصّص منفصل ما، اگر بلافاصله بیاید، خودش عقد ظهور است.

اما اگر مخصّص ما منفصل بود و مدتی گذشته بود، یک ظهور ابتدایی برای این مخاطب پیدا می‌شود. حالاً که این ظهور ابتدایی پیدا شد، در اینجا مخاطب بنا را بر حجّیت این ظهور می‌گذارد و می‌گوید که منظور مولا از این کلام همین معنای «أَكْرِمَ كُلِّ عَالِمٍ» است و دنبالش می‌رود، اما هنوز

به دنبالش نرفته است که یک مخصّص منفصل می آید که می گوید: «**لَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ**». در اینجا دو حالت می شود برای این قضیه تصویر کرد:

حالت اول؛ اینکه متکلم در مقام القاء این حکم، خودش متوجّه مخصّص بوده است ولی مخصّص را ذکر نکرده است.

حالت دوم؛ اینکه متکلم در مقام القاء حکم، خودش متوجّه مخصّص نبوده و اصلاً از اول نظرش روی عامّ بوده است. از اول که می گوید: «**أَكْرِمَ كُلِّ عَالِمٍ**»، نظرش به استیعاب جمیع افراد علماء است. بعداً با خود می گوید که این چه حرفی بود من زدم؟! فسّاقِ مِنَ الْعُلَمَاءِ که نباید إکرام بشوند! پس می گوید: دست نگهدار، فسّاق از علماء را إکرام نکن.

در اینجا کشف می شود بر اینکه ظهور جدّی از اول، تمام علماء بوده است و در اینجا دیگر رفع ید از این ظهور، رفع ید از ظهور جدّی و مراد تفهیمی است، ولی در صورت اول که از اول بداند که این متکلم در مقام استیعاب همهٔ افراد نبوده است؛ ولی

مصلحت را در این دیده است که اول، کلام را به عنوان عموم، القاء کند [این طور نیست] و در همه اوامر انشائیة شارع این طوری است. حکمی که روی امر رفته است و بعث به طرف آن موضوع و مورد، امر شده، از اول با آن تخصیص در نظر مولا بوده است. این طور نبوده است که از اول مولا روی همه اوامر انشاء کند، بعداً تخصیص بزند. بلکه از اول مولا می دانسته که یک فردی از این افراد خارج است.

در اوامر و نواهی شرعیّه آیا برای مولا کشف خلاف و تبدل رأی پیدا می شود یا نه، تبدل رأی در آنجا نیست؟ ما در مقام نسخ که نیستیم، بلکه در مقام تخصیص هستیم. در مقام نسخ از اول حکم روی صلاة به سمت بیت المقدس رفته است و بعد، تبدل رأی و انشاء پیدا می شود و صلاة به سمت بیت العتیق جایگزین صلاة به سمت بیت المقدس می شود. این را می گوئیم نسخ، نسخ زمانی یا تخصیص زمانی بنا بر اختلافی که در اینجا هست.

ولی در آن اوامری که هنوز موقع عمل نرسیده

است و متکلم در مقام بیان است، قطعاً در آنجا ابتدائاً خود مولا و متکلم آگاهی و اطلاع بر آن مخصّص دارد. پس کلامی را که ابتدائاً القاء می‌کند، ظهور برای این کلام، ظهور ابتدایی می‌شود. حالا هنوز وقت عمل به این حکم نرسیده است، مخاطب که می‌خواهد به آن عمل کند با توجه به شرایط و قرائن گذشته و قرائن لفظی که فعلاً دارد، برای خودش ظهوری را در اینجا قرار می‌دهد. پس با توجه به اینکه هنوز موقع استثناء منفصل و موقع تخصیص منفصل نیامده است، یک ظهوری را قرار می‌دهد.

من باب مثال شارع می‌گوید: «أَكْرِمَ كُلَّ عَالِمٍ».

این عبد نگاه می‌کند و می‌بیند در اینجا برای منظور شارع از «أَكْرِمَ كُلَّ عَالِمٍ»، قرینه‌ای نیامده است؛ نه قرینه سابقه، نه قرینه حالیه، نه لفظیه و نه مقامیه، هیچ کدام نیامدند، الآن ظهور جدی برای مخاطب در «كُلَّ عَالِمٍ» تشکیل می‌شود. حالا اگر «لَا تُكْرِمَ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ» آمد، این «لَا تُكْرِمَ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ»، سبب رفع ید از آن ظهور می‌شود.

### معنای ظهور

ما می‌گوییم: ظهور عبارت است از آن مفادی که

با توجه به قرائن و شواهدی که در زمان القاء کلام حاکم است، برای متکلم پیدا می‌شود و آن حکمی که بعداً می‌آید، از ظهور برای این مفاد رفع ید می‌کند.

حالا اگر منظور مرحوم آخوند از مخصّص منفصل همین باشد که ما عرض کردیم؛ یعنی متکلم در مقام بیان خطاب، مخصّص منفصل را به نحوی بیان کرده است که آن مخصّص منفصل، با توجه به شرایط حاکم بر آن القاء کلام، در انعقاد ظهور، حکم مخصّص متّصل را دارد. بنابراین فرق گذاشتن بین مخصّص منفصل و متّصل خلاف است. اما اگر منظور مرحوم آخوند این است که شرایط انعقاد ظهور برای تشکیل ظهور، به نحوی بوده است که آن استثناء منفصل و مخصّص منفصل، خلاف توقّع مخاطب را در هنگام انعقاد ظهور ایجاد کند، در این صورت کلام مرحوم آخوند به جای خودش محفوظ است.

روی این حساب ما ظهور را به شکل‌گیری کلام در زمان القاء، می‌دهیم. تا وقتی که با توجه به قرائن

و با توجه به احتمالات، در ذهن مخاطب هویتی از این کلام پیدا نشود، هنوز ما برای کلام، ظهوری قائل نخواهیم بود. وقتی که مخاطب با توجه به شرایط متکلم و خودش، شرایط محیط و قرائن لفظیه، مقامیه و حالیه، محتوایی را برای خودش ایجاد کرد، وقتی که در یک‌هم‌چنین موقعیتی قرار گرفت ما می‌گوییم حالا برای مخاطب ظهور منعقد شد.

بعد از این حال [انعقاد ظهور] اگر مخصّص و کلام و مطلبی از ناحیه مولا آمد که خلاف توقّع متکلم شد، ما می‌گوییم این دلیل، دلیل حاکم است. اینجا است که رفع ید از ظهور می‌شود، نه‌اینکه تصادم با ظهور بشود. بنابراین ممکن است چند روز طول بکشد تا این ظهور برای مخاطب پیدا بشود. چند روز طول بکشد تا بالا و پایین و تمام قرائن را بسنجد، بعد بگوید که منظور مولا این بوده است. این‌طور نیست که به محض اینکه مولا کلامی را بگوید، فوراً پشت سرش ظهور باشد، همین ظهور نوعی که اینها می‌گویند.

*تلمیح: ما از باب تسامح به آن ظهور گفتیم. در حقیقت باید بگوییم اینجا اصلاً ظهوری نیست.*

استاد: اصلاً ظهور منعقد نشده است. چطور



اینکه اگر مولا کلامی را بگوید، آیا تا کلامش تمام نشود شما می‌گویید که برای این کلام ظهور منعقد شده است؟ یا صبر می‌کنید ببینید اینکه مثلاً مولا می‌گوید: «رَأَيْتُ أَسَدًا»، کجای کلامش می‌ایستد؟ یک وقت می‌گوید: «رَأَيْتُ أَسَدًا فِي حَدِيقَةِ الْحَيَوَانَاتِ». تا می‌گوید دیدم شیری را شما نمی‌گویید...؛

بله، معنای تطابقی ایجاد می‌شود. همان طوری که عرض کردم در مجاز، در کنایات و در معنای حقیقی، در تمام اینها - البته کنایه همان معنای حقیقی است - بخواهید یا نخواهید معنای تطابقی به ذهن می‌آید. **رَأَيْتُ** یعنی دیدن - «رَأَى» گاهی اوقات به معنای رؤیت و دیدن است، گاهی اوقات به معنای فکر کردن و نظر دادن است - [تا متکلم می‌گوید:] **رَأَيْتُ**، آن معنا یعنی دیدم به ذهن آمد، بعد که می‌گوید **أَسَدًا**، بخواهید یا نخواهید معنای حقیقی شیر به ذهن شما آمد.

اما تا متکلم می‌گوید: «رَأَيْتُ أَسَدًا»؛ فوراً که نمی‌گویید: عجب! شیر دیدی؟! بلکه صبر می‌کنید

بینید که متکلم کجا می ایستد؟ یک وقت می گوید:  
«رَأَيْتُ أَسَدًا فِي حَدِيقَةِ الْحَيَوَانَاتِ»؛ هان! در اینجا  
این «أسد» در حیوان مفترس ظهور پیدا می کند؛ هنوز  
نص هم نیست! فقط ظهور است. چون ممکن است  
پهلوانی را در حَدِيقَةِ الْحَيَوَانَاتِ دیده باشد.  
یک وقت می گوید: «رَأَيْتُ أَسَدًا فِي الْحَمَّامِ»، و سر  
کلمه حَمَّامِ می ایستد. در اینجا می گوید که منظورش  
رجل شجاع است.

چطور شما در کلام واحد فوراً یک ظهور را بر  
متکلم تحمیل نمی کنید بلکه صبر می کنید که متکلم  
در کجا می ایستد. تازه وقتی هم که ایستاد فکر  
می کنید، بالا و پایین، قرائن و تمام شواهد را در نظر  
می گیرید؛ شاید متکلم، شیری داشته است و خواسته  
ببرد، آن را در حَمَّامِ بشوید. همه قرائن را شما  
در نظر می گیرید، وقتی همه قرائن را در نظر گرفتید  
حالا می گوید: پس این کلام متکلم در این ظهور  
دارد. از این قضیه گذشت، فردا یک قرینه ای بر  
خلافش از متکلم می شنوید، می گوید: پس چرا این  
را زودتر نگفت؟! این را باید می گفت دیگر! چرا از  
اول این طور نگفت؟! پس می گفت و ما را از اشتباه

درمی آورد. این می شود رفع ید از ظهور.

تلمیذ: در این صورت تمام حکومت و ورود و این قوانین برای تشخیص ظهور واقعی است.

استاد: برای تشخیص ظهور واقعی است، نه ظهور اولی. بین ظهور جدی و ظهور واقعی هم فرق است. در اینجا بهتر است که اصلاً ما ظهور واقعی را به معنای ثبوت بگیریم، برای تشخیص ثبوت است و إلا ظهور آن است که مخاطب می فهمد. آن چیزی را که مخاطب می فهمد به آن ظهور می گویند. ولی صحبت در این است که این که این آقایان می گویند، این نیست که مخاطب بفهمد.

## حجّیت ظهور شخصی و عدم حجّیت

### ظهور نوعی

مخاطب از کلام متکلم، یک مسئله را ابتدائاً می فهمد، یک مفاد ابتدایی می فهمد، ما به آن ظهور نمی گوئیم. بلکه معنای مطابقی می گوئیم. حالا مخاطب اگر بر مفادی مستقر شد و قرار گرفت، ما به آن می گوئیم ظهور. آن ظهور می شود ظهور شخصی.

پس قضیه این طور که آقایان می گویند نیست. این ظهوری که می گویند، همان ظهور نوعی است

که ما به آن می‌گوییم معنای تطابقی. ما به معنای ابتدایی، ظهور نمی‌گوییم. در آن وقتی می‌گوییم ظهور، که مخاطب بر آن کلام، استقرار پیدا کرد و این ظهور برایش حجّت می‌شود. حالا که برایش حجّت شد، از دو حال خارج نیست؛ یا این حجّت باقی می‌ماند استدامه، یا مخصّص و مقیّدی می‌آید و این حجّت را از بین می‌برد.

بنابراین ما اصلاً ظهور نوعی نداریم، ظهور فقط ظهور شخصی است و آن [ظهور شخصی] بر حسب حالات مخاطب، ذهنیات مخاطب، اطلاع مخاطب بر وضع، بر حالات مولا و بر جهات عرفی، و بر آن قرائنی که در شرایط القاء این کلام حاکم است، تمام اینها در آن تأثیر دارند.

چنانکه نظر آقای سیستانی هم در آن بحث فقهی که می‌خواهیم بکنیم همین قضیه است. من نمی‌دانستم نظر ایشان این است. تقریباً حدود یک هفته پیش بود که من همین بحث فعلی را از ایشان مطالعه می‌کردم. دیدم عجب! البته نمی‌خواهم بگویم که من حیث المجموع، مسئله در آنچه که ایشان نقل کرده‌اند تمام است. ایشان به خوبی متوجّه

این قضیه بودند که اصلاً کلام بدون احتفاف بر آن قرائن خارجیّه و ملابسات و مقارنات بین متکلم و مخاطب، معنا نمی‌دهد.<sup>۱</sup>

## دانستن تاریخ کلام، شرط مهمّ انعقاد ظهور

شما اگر بخواهید کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم را متوجّه بشوید باید بدانید در آن زمانی که داشتند صحبت می‌کردند مخاطبین ایشان چه کسانی بودند و چه شرایطی حاکم بوده است. لذا برای ما دانستن تاریخ، یکی از شرایط مهمّ انعقاد ظهور است؛ باید ما بدانیم تاریخ آن کلام در چه زمانی بوده است.

الآن مثالی به ذهنم آمد، روایتی داریم: **«أليس في مال اليتيم زكاة»**<sup>۲</sup> که فقهاء در آن اختلاف دارند، بعضی‌ها استثناء کردند و مال یتیم را فقط به درهم و دینار گرفتند، بعضی‌ها مال یتیم را به شتر و گاو و گوسفند و... هم گرفتند. البته در روایت اختلاف دارد، در بعضی‌ها درهم و دینار دارد.

<sup>۱</sup>. قاعدة لا ضرر ولا ضرار (سیستانی)، ص ۱۳۷.

<sup>۲</sup>. الكافي، ج ۳، ص ۵۴۱.

اگر ما به شرایط آن زمان نگاه کنیم می بینیم که اصلاً در آن موقع مالیت، خیلی به ندرت و در حداقل به نقدین تعلق می گرفت و عمده مالیت افراد براساس اجناس بود. معاملاتی که می کردند با اجناس معامله می کردند، مثلاً یک بُردِ یمانی می دادند و ده تا گوسفند می گرفتند. یعنی اصلاً معاملات براساس نقدین نبود و بعد کم کم، کم کم نقدین پیدا شد تا اینکه اصلاً میزان سرمایه فرد روی نقدین رفت. اگر ما این را لحاظ کنیم می بینیم اصلاً «**لَیسَ فِی مَالِ الْیَتِیْمِ زَکَاةٌ**» ناظر به اجناس است نه اینکه ناظر به نقدین باشد. لذا هم نقدین را شامل می شود و هم جمیع آن اموال غیر نقدی را مانند گاو و ... .

یا اینکه من باب مثال در مورد زکات داریم که در مأكولات خودتان زکات بدهید. در بعضی روایات «مأكولات» دارد، در بعضی روایات گندم و جو و مویز و خرما دارد. بعضی ها از اینکه در بعضی از روایات دارد که در مأكولات باید زکات داده شود، استفاده کرده اند که شامل عدس و نخود و برنج و همه این چیزها می شود، یعنی می گویند ظهور دارد. ولی اطلاع ما بر تاریخ آن زمان می رساند که اینکه

زکات را منحصر می‌کند در گندم و جو و مویز و خرما، این موجب می‌شود که منظور از مأكولات هم همین‌ها باشند. نه‌اینکه مأكولات، در همه مأكولات ظهور داشته باشند، بعد گندم و جو و مویز و خرما یکی از مصادیق به حساب بیایند. ظهور مأكولات در آن موقع با توجه به اینها، در آن جهتِ غالبیِ مصرف آن زمان است.

لذا در همان زمان با اینکه برنج، مأكولِ غالبیِ نواحی طبرستان بوده است مثل الآن که در نواحی شمال، مازندران و... برنج مصرفِ غالبیِ آنها است، درعین حال ما می‌بینیم که ائمه علیهم‌السّلام مأكولات را گفته‌اند ولی گندم و جو و مویز و خرما را آورده‌اند و بقیّه را نگفته‌اند. این دلیل می‌شود بر اینکه مأكولاتی که در آن زمان گفته‌اند که در آنها زکات هست، این مأكولات ظهور در همین گندم و جو، مویز و خرما دارد؛ نه‌اینکه دیگر در همه مأكولات ظهور داشته باشد، و اینها از مصادیق مأكولات به حساب بیایند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. رجوع شود به کتاب وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۳.

پس همان‌طور که نظر مرحوم آقای بروجردی هم همین است، بدون اطلاع بر زمان تشریح - فرق نمی‌کند، چه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و چه در زمان ائمه علیهم السّلام، هر دوی اینها تشریح است دیگر! - اصلاً ظهورگیری از این کلمات امکان ندارد. چطور ممکن است ما از این روایات ظهورگیری کنیم؟! اصلاً حجّیت ظهور منعقد نمی‌شود.<sup>۱</sup>

روی این حساب هیچ فرقی بین استثناء متّصل و منفصل نیست؛ مگر اینکه مخصّص منفصلِ ما به نحوی بوده که تمامیت شرایط انعقاد ظهور برای مخاطب تمام شده باشد و بعد از آن، مخصّص آمده باشد؛ در این صورت می‌توانیم بگوییم که این مخصّص باعث رفع ید شده است نه اینکه باعث از بین بردن ظهور شده است.

*تلمیذ: در اصول، بانی باز کنیم به نام باب ظهورات و یک سری مسائلی که در اصول عملیه مطرح شده است، یعنی باب تعادل و تراجیح را در اینجا بیاوریم. چون آن تعارض بین دو ادله را هم دیگر نمی‌توانیم بگوییم تعارض است. چون ما می‌گوییم وقتی که یک روایت قرینه است، در این روایت دیگر اصلاً ظهور انعقاد پیدا نکرده است.*

استاد: بله، ظهور نبوده است. درست است.

*تلمیذ: حکومت و ورود هم باز به بحث الفاظ می‌آید. یعنی اصول عملیه و... همه در بحث ظهورات لفظیه مطرح می‌شود.*

---

۱. رجوع شود به کتاب نه‌ایة التقریر، ج ۲، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.



استاد: ما اصلاً خیلی از مسائلی را که در باب تعارض است از باب تعارض نمی‌دانیم. خیلی از این مسائل، اصلاً مورد شخصی بوده ولی این به موارد کلی برده شده است و بعد هم در باب تعارض مطرح شده است.

خیلی از این روایات متعارض، مخصّص دیگری هستند، به جهت اینکه در یک زمان آمدند. بله، فرض کنید که یک حکم الآن آمده است و مخصّص آن مثلاً صد سال دیگر از یک امام دیگر آمده است، این معلوم می‌شود که در اینجا نسخ بوده است. ولی حالا نسخ در ازمانی بوده، تخصیص در ازمانی بوده، و در زمان اینها انجام گرفته است.

در باب حکومت و... هم تمام اینها از بحث تعارض خارج است و چه بسا بحث، بحث ترجیح یکی بر دیگری از باب عامّ و خاصّ و از باب اطلاق و تقیید و از این قبیل‌ها باشد. ما نمی‌توانیم تمام تعارض بین روایات را از قبیل تعارض در مفاد و... به حساب بیاوریم؛ نه خیر، این از باب جمع عرفی است دیگر! البته مرحوم شیخ هم در آنجا خیلی از

اینها را از باب جمع عرفی گرفته است.<sup>۱</sup>

تلمیذ: گویا اصطلاح حکومت و ورود تسامح است و اصطلاح صحیحی نیست. چون این حکومت و ورود استغناء نمی‌بخشد. دو دلیل بعد از اینکه انعقاد ظهور پیدا کردند با هم تضاد پیدا می‌کنند؛ لذا بحث حکومت و ورود را پیش می‌کشند.

استاد: اینها منافاتی با هم ندارد. یک وقت ما در

مقام ثبوت بحث می‌کنیم، اصلاً در آنجا حکومت

و... معنا ندارد، چون تبدل در آنجا معنا ندارد.

یک وقتی ما در مقام اثبات بحث می‌کنیم.

وقتی در مقام اثبات بحث کنیم همان‌طور که

گفتم گاهی اوقات ممکن است برای مخاطب، ظهور

منعقد بشود ولی بعداً کشف خلاف بشود و بگوید:

بله، من اشتباه فهمیدم. اشتباه فهمیدن هم از این باب

است که چون می‌بیند طرفش شارع است می‌گوید

که اشتباه فهمیدم.

اما اگر طرفش مولای عادی بود همان‌طور که

عرض کردم در اینجا دو قسم است. چه بسا ممکن

است واقعاً نظر مولا اول بر عموم است بعداً برایش

تبدل رأی پیدا شده است. مثلاً مولا گفته است که

برای سیصد نفر سفره بینداز و شما **فساق من العلماء**

را حذف کن. در این صورت در این قم فقط دو نفر

---

۱. فرائد الاصول، ج ۲، ص ۷۸۴.

باقی می‌مانند و دیگر همه می‌روند پی‌کارشان.  
آن وقت سفره می‌شود دو نفری. یا مثلاً ثلثان  
می‌روند و کم می‌شوند. بعداً برای مولا تبدل رأی  
می‌شود.

در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که مخاطب به ظهور  
اطلاع پیدا نکرده است؛ نه خیر، مطلع بر ظهور بوده  
است و آن ظهور هم برایش حجّت بوده و بعداً هم  
کشف خلاف نشده است، بلکه تبدل رأی مولا بوده  
است، ولی چون در مورد شارع قضیه این طور نیست  
و شارع در مقام بعث و زجر، از اول به افراد و  
مصادیق این موضوع آگاه بوده است و بعد، بعث  
رویش آمده و انشاء کرده است؛ لذا این عبد می‌فهمد  
که نه خیر، برای من کشف خلاف شده است، یعنی  
آن ظهوری که اول به آن معتقد و پایبند بودم و برایم  
حجّیت داشت، از این به بعد دیگر آن ظهور برای من  
حجّیت ندارد. نه اینکه بگویند من عالم به ظهور  
نبودم. مسائل باب تراجیح از این باب است؛ یعنی  
ظهور منعقد شده است.

مثلاً زمان امام صادق علیه السلام در آیه

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَأَلْيَتِمَىٰ وَأَلْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾<sup>۱</sup> فرض کنید یک روایت را بیان می‌کنند که حضرت پنج مورد را ذکر می‌کنند که «فی الرُّكاز و المعدن و البحر و الغنائم دار الحرب و فی أرباحِ المكاسبِ خُمُسٌ»<sup>۲</sup>. پس می‌گوییم منظور از ﴿غَنِمْتُمْ﴾ این پنج مورد است، و این روایت در اینجا ظهور دارد. این مکلف هم الآن همین را می‌فهمد. فردا مثلاً یک دفعه می‌بینید امام صادق علیه السّلام فرمودند: در ارث هم خمس هست.<sup>۳</sup> می‌گویند: چرا دیروز نگفتید؟! مثلاً حضرت می‌فرمایند: حالا نخواستم بگویم، الآن می‌گویم.

در اینجا دیگر نمی‌توانیم بگوییم برای امام صادق علیه السّلام تبدل رأی پیدا شده است. تبدل نبوده است. آن وقت در اینجا ما حمل می‌کنیم بر اینکه دیروز از این پنج تا سؤال شده است، بنابراین

۱. سوره انفال (۸)، آیه ۴۱.

۲. رجوع شود به کتاب وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۰۱، أبواب ما یجبُ فیهِ الخمس.

۳. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۰۱.

حضرت این پنج تا را فرمودند و در مقام استقصاء و استیفاء جمیع موارد نبودند و چون از این پنج تا سؤال شده است، حضرت هم این پنج تا را گفتند. فردا از ارث سؤال شده است، پس ارث را فرمودند. پس فردا از هبه سؤال شده است،<sup>۱</sup> حضرت هبه را هم فرمودند.

لذا در اینجا الآن دو بحث هست. بعضی‌ها می‌گویند این پنج موردی که برای خمس است، خمس انحصار در این موارد دارد، اما قول دیگر بر این است که نه‌خیر! این روایت انحصار را نمی‌رساند، بلکه در مقام عدّ است.<sup>۲</sup>

نظر من هم بر همین است که هبه خمس دارد و ارث هم خمس دارد، البته ارث بعید، نه ذوی الرّحم القریب مثل پسر و پدر و...؛ یک وقت از پسرعمو یا دورتر ارث می‌برد، این خمس دارد. اما از عمّه و دایی و مادر و پدر و...، اینها خمس ندارد. اما نظر آقا (علامه طهرانی) - رضوان الله علیه - این است که

---

۱. همان.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۱۶، ص ۵۶.

هبه و... خمس ندارد.

این بنا بر آن قرائنی که انسان من حیث المجموع به دست می آورد برایش انعقاد ظهور می شود و طبق انعقاد ظهور هم مسئله برایش حجّیت پیدا می کند و در هر صورت اطلاع بر شرایط زمان [مهم است].

الآن برای ما که بعد از هزار و چهارصد سال روایات را بررسی می کنیم و کتب را می بینیم، می بینیم این کلام ظهور در این قضیه دارد ولی ظهور برای زراره در هزار و چهارصد سال پیش که هنوز مخصّص منفصل نیامده است با ظهور ما تفاوت پیدا می کند. برای ما این ظهور دارد.

من باب مثال الآن اگر از ما بپرسند که در فلان حدیث ظهور چیست؟ می گوئیم که این کلام حضرت ظهورش در این است. اما فرض کنید که سال دیگر مراجعه به یک کتاب دیگر می کنیم می بینیم این روایات این را تقید کرده است، در اینجا رفع ید از این ظهور می شود و بعد، ظهور جدید برای ما پیدا می شود. پس ممکن است برای شخصی همین طور دائماً ظهورات در حال تغییر و تبدل باشد، ظهور بعدی بیاید و بر ظهور اولی حکومت کند؛ اما

سال بعد با قرینه‌ای متوجه می‌شود و آن قرینه برایش  
یک ظهور دیگر ایجاد کند و حکومت کند و هَلُمَّ  
جَزَّأً.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ